

عرفان پس از مدرنیته

نویسنده: دان کیوپیت

علی‌رضا رضایت

دان کیوپیت در ۱۹۳۴ در منطقه لانکشر (انگلستان) به دنیا آمد. فلسفه و علوم طبیعی را در دانشگاه کمبریج خواند و در ۱۹۵۹ به حلقه کشیشان پیوست. زمانی ارتدکس بود و پس از آن کشیش انگلیکن شد. در سال ۱۹۷۳ از عقاید پیشین خود روی‌گرداند و به این سبب از حوزه روحانیت رانده شد و زان پس منتقد و معترض کلیسای مسیحی گردید. اندیشه کیوپیت مشخصاً بیش از آن‌که ناظر به الهیات باشد به سنت فلسفی تعلق دارد. سرخ‌های اندیشه‌های او را عمدتاً باید در آرای فیلسوفان بازجست. او در جوانی سخت تحت تأثیر هیوم و کانت بود. سپس مجذوب اندیشه کیرکگور، و آثار کلاسیک عرفان مسیحی شد. در ۱۹۸۱ غرق در آرای نیچه شد و پس از آن به مطالعه آثار و آرای ریچارد رورتی و مارک تیلور پرداخت. تا اواخر دهه هشتاد



دان کیوپیت، عرفان پس از مدرنیته، ترجمه: الله-کرم کرمی‌پور، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۸۷.

باورهای پست‌مدرنیستی فرانسه و دریدا را پذیرفت و در دهه نود با چرخشی کوتاه به کیرکگور، مجدداً به این زندگی بازگشت و زان پس تمام ایده‌های مربوط به نجات از طریق گریز از این جهان (که در آن زیست می‌کنیم) را رد کرد. «زندگی» تمام آن چیزی است که وجود دارد و همه ما از آن برخورداریم. به باور او ما نباید از محدودیت‌های زندگی بگریزیم. کیویت از میان سنت‌های غیرغربی عمدتاً به بودیسم گرایش داشت و سفرهایی نیز به آسیا و خاصه چین کرده است. کتاب *خلأ و اشراق* (۲۰۰۱)^۲ نیز از کتاب‌هایی است که او تحت تأثیر بودیسم نگاشته است. کتاب معنای غرب^۳ او نیز اخیراً روانه بازار نشر شده است.

کیویت کتاب‌های متعددی در زمینه الاهیات، اخلاق و عرفان دارد که از آن جمله‌اند: *دریای ایمان*، *اصلاح مسیحیت*، *راه‌رستگاری*، *بحران حجیت اخلاقی*، و *عرفان پس از مدرنیته* (که هم‌اکنون نگاهی بدان می‌افکنیم).

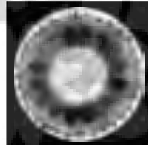
کتاب اخیر صرف‌نظر از مقدمه در ده بخش تألیف شده که بالغ بر حدود ۱۵۰ صفحه است. عرفان پس از مدرنیته را الله‌کرم کریمی‌پور به پارسی برگردانده و به همت مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب منتشر شده است (۱۳۸۷).

کتاب عرفان پس از مدرنیته آن‌گونه که از نامش برمی‌آید از منظری پسامدرن به عارف، عرفان و تجربه عرفانی می‌نگرد؛ اقتضاء این منظر نفی رویداد تجربه در عالم واقع (که به گونه‌ای ضد واقع‌گرایی نامیده می‌شود) و تحویل آن به امری ثانوی، در کانون زبان است. به اعتقاد کیویت، معناداری تجربه خداوند ناظر به / در گروی زبان و ذهن آدمی است و نه عالم واقع. چیزی در بیرون اتفاق نمی‌افتد که ما آن را درک و دریافت کنیم، بلکه ما خدا، و واقعیت و در کل متعلق تجربه معنوی خود را با کمک زبان و گفتار می‌سازیم و سپس از آن آگاهی می‌یابیم. باری، تحویل تجربه عرفانی به زبان گفتاری در کلام کیویت به معنای نفی معرفت‌زاد بودن تجربه عرفانی نیست، بلکه وی معتقد است که آنچه عارف تجربه می‌کند در حقیقت برخاسته از ذهن و زبان اوست و بنابراین، زمان‌مند و مکان‌مند و البته ثانوی و درجه دوم است. نگرش به اصطلاح ضدواقع‌گرایانه^۴ کیویت ناظر به نوعی نسبی‌گرایی علمی و

شناختی است که تقریباً از سده نوزدهم آغاز شده است. به باور او در دنیایی که ما اکنون در آن به سر می‌بریم واقع‌گرایی به معنایی که مد نظر اشخاصی همچون اسپینوزا، بودا و شانکارا بوده است، دیگر معنا ندارد. دین‌داری و الیهات نوعی هنر است؛ هنر نوشتن؛ نوشتن توصیف تجربه متعالی است. ما در زبان و نگارش خود را به مثابه فرد تجربه‌کننده پیدا می‌کنیم. متن عرفانی و دینی کانون ساخت و فهم تجربه است؛ تجربه‌ای از جهان و امر متعالی که باید بر اساس ساختار زبانی ما توصیف‌پذیر و قابل فهم باشد. زبان بر اساس این تلقی و برخلاف نگرش سنتی از عالم بیرون نیست، بلکه ساخته انسان است و از این رو، انسان همواره در ثانویت به سر می‌برد.

نویسنده در مقدمه کتاب سال ۱۹۶۸ را سرآغاز زمانی می‌داند که بشر با تردید در باورها و پیش‌فرض‌های خود قدم در دوره پسامدرن نهاد؛ دورانی که اگرچه نامی برایش داریم، اما نمی‌دانیم با فروپاشی باورهای پیشین چه چیزی جای آنها خواهد نشست. مطابق این دیدگاه، پیش از این دوران تمامی باورهای دینی ما ناظر به اسطوره بوده‌اند اما اکنون باید باور دینی را مقوله‌ای قلمداد کرد که زبانی برای زیستن و مجموعه‌ای از حکایات الگو برای استفاده در ساخت داستان زندگی خودمان در اختیار می‌نهد. این دیدگاه «ناواقع‌گرایی فعال» بود. ناواقع‌گرایی فعال؛ یعنی درست بودن و حقیقی بودن همه چیز بستگی به خود انسان دارد، در واقع ایمان و دینداری نوعی طرح و برنامه است که اجرای درست آن، درستی آن را تضمین می‌کند.

در این میان، به باور کیویت تجربه دینی امروز عرفان ثانویت^۵ نام دارد. او می‌گوید عرفان کلاسیک در واقع نوعی نوشتن عصیان‌گرانه و خرابکارانه بوده و عرفان پست‌مدرن اکنون ما نیز دنباله همان سنت کهن است؛ همچنان‌که نمونه‌های آن را می‌توان در تفکر مایستر اکهارت و مؤلف گمنام کتاب *حجاب جهل*^۶ بازیافت. هدف سنت‌های دینی بزرگ سعادت شخصی انسان است. هر فرد دین‌دار بهره‌ای مساوی از سعادت دارد. اما به مرور زمان و در پی تشکیلاتی شدن دین، این مقوله به دست گروهی از متخصصان دین افتاد و کشیشان و کاتبان و مفسران کتب مقدس، دین و دین‌داری را در اختیار خود گرفتند. سعادت شخصی



به جهان پس از مرگ حواله شد و دینی که هوای سعادت بشر را در سر داشت، اکنون وی (بشسر) را در محبس خود گرفتار کرده است. اما عارف این ساخت راست‌کیشی را در هم می‌شکند و راه برای نیل به سعادت شخصی بدون استعانت از/وابستگی به دستگاه و تشکیلات سنتی هموار می‌کند، که البته این اقدام بی‌پاسخ نمی‌ماند: تهمت، اهانت و در برخی موارد شکنجه و تعقیب عرفا در سنت‌های دینی بزرگ مسیحیت، یهودیت و ... نمونه‌هایی از واکنش شریعت‌مداران به شالوده شکنی عرفاست که عمده سلاحشان «نوشتن» است.

وضع عرفان در سنت‌های شرقی مطلوب‌تر است. در این سنت‌ها نیل به سعادت شخصی بدون کمک معبد و متخصصان دین امکان‌پذیر است. در نتیجه مراقبه، به تدریج دوگانگی دروغین و تصورات مادی مشکل‌آفرین از میان می‌روند و فرد با حیرت و از خود بی خودشدگی در خالص‌ترین تهی‌وارگی به سعادت مورد نظر می‌رسد.

در دیدگاه پسامدرن، بر مبنای ناواقع‌گرایی و عرفان ثانویت، هیچ چیز، اولیه نیست. در واقع هیچ نقطه آغاز، اصل اولیه یا مبنایی که به نحوی بتوان از آن آغاز کرد، وجود ندارد. هیچ امر مطلق و وجود ندارد که به لحاظ وجودشناختی مقدم باشد. در عین حال به اعتقاد نویسنده شاید بهتر باشد حرکت را از زبان به مثابه مرز بین جهان درونی ذهن و جهان بیرونی مادی و البته امری ثانوی

آغاز کرد. در دیدگاه مذکور این اندیشه دیگر معنا ندارد که عرفان طریقی خاص و فارغ از این جهان در شناخت شهودی اشیا و امور جهان متعالی است. در حقیقت عرفان ثانویت عبارت است از عرفان منهای هر نوع متافیزیک، عرفان منهای هر نوع ادعایی برای شناخت برتر و عرفان منهای هر جهان دیگری جز این جهان. یکی از مهم‌ترین بصیرت‌های فلسفی که ما را به وضعیت پسامدرن سوق داده کشف این نکته است که چون هیچ‌گاه به یک آغاز یا پایان مطلق نمی‌رسیم، لذا هیچ چیز اولیه و مطلق وجود ندارد و ما در میانه راهیم و همه چیز ثانوی است.

نویسنده در این کتاب بر آن است که بیان کند که چگونه عرفان ثانویت در بطن سنت قدیمی‌تر وجود دارد، اما اشکال این سنت اشکالی

ادبی است؛ به این معنا که به زبان بازمی‌گردد. پولس قدیس و سنت آگوستین تجارب عرفانی و مکاشفات خود را وصف‌ناپذیر، بیان‌ناپذیر و فراتر از زبان و ذهن دانسته‌اند، اما به هنگام سخن گفتن از آن، از خود زبان بهره برده‌اند و از حد و حدود آن پا فراتر نهاده‌اند. این تناقض سنت دین‌های غربی در امر تجربه عرفانی را مدت‌ها پیش سنت‌های شرقی خاصه سنت بودایی حل کرده‌اند؛ آنها بی‌برده‌اند که مفهوم حقیقی که ورای کلام و گفتار باشد، متناقض‌نماتر از آن است که بتوان آن را به نحوی منسجم و سازگار بیان کرد.

در روزگار حاکمیت کلاسیک عقل‌گرایی عینی، که تا قرن چهاردهم ادامه داشت، خداوند جهان را برای ما حاضر و آماده می‌کرد. خداوند ثبات خود زبان و تناسب میان زبان و جهان را تضمین می‌کرد و هر شناختی به‌سان هدیه‌ای از جانب خداوند محسوب می‌شد. مدرنیته دوره انتقالی بود که طی آن آدم-های اسطوره‌ای درون ذهنیت انسان، روگرفت یا بازنمونی از جهان بیرونی و از پیش ساخته را بنا نهادند. مدرنیته در پی آن بود تا مضامینی از الهیات قدیم را با تأکید جدید بر ساختار شناخت انسانی ما درهم‌آمیزد. در حقیقت جهان خارج بر ساخته از نمادهای انسانی ما بود و روش پژوهش عبارت بود از گردآوری داده‌های روشن در باب جهان بیرون، در درون ذهنیت و ساختن تصویری جهانی در ذهنیت که ماهرانه، رونوشت واقعیت خارجی بود.

مدرنیته قرن‌ها به دنبال اثبات اعتبار دینی خود بود. نویسنده مدرن نمی‌توانست صرفاً بر مبنای مرجعیت دینی یا مقدمات و مبانی متافیزیکی وجود خدا را اثبات کند. از این رو، نویسندگان قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم گم‌شده خود را در روان‌شناسی جستجو کردند و برای اثبات وجود خداوند و حقانیت تجارب دینی و عرفانی بر اموری نظیر احساس وابستگی مطلق، احساس زیبایی‌شناختی، و احساس آگاهی از آزادی اخلاقی فرد تأکید کردند و تا بدان‌جا پیش رفتند که احساسات آدمی را اموری شناختی و معرفت‌زا دانستند. از این رو، علاقه‌مندی به عرفان روز به روز و البته در پی آشنایی با سنت‌های بزرگ آسیایی و غیر غربی بیشتر رخ نمود.



دان کبوییت

نویسندگان دوره مدرن سه نظریه در مورد عرفان و تجربه دینی مطرح کردند: واقع‌گرایی، شبه‌واقع‌گرایی و طبیعت‌گرایی.

اصل زودباوری اصلی است که ریچارد سویین‌برن چهره شاخص تفسیر واقع‌گرایانه از تجربه دینی، آن را ناظر به واقع‌گرایی می‌داند. به اعتقاد سویین‌برن تمام تجربیات دینی‌ای را که افراد صادق و درستکار داشته‌اند می‌توان از گذر آموزه سنتی همسازی به گونه‌ای واقع‌گرایانه تفسیر کرد. بر این اساس وقتی که خدا با ما ارتباط برقرار می‌کند خود را با قوا و استعدادها ما همساز می‌کند. مثلاً اگر من باید مریم مقدس را به عنوان مریم بشناسم، باید شبیه تصویر او در کلیسای محلی باشد.

شبه‌واقع‌گرایی نوعاً مدعی است که در هر اندیشه و تجربه دینی، درون‌مایه شهودی صادقی وجود دارد که با انگاره‌های فرهنگی انسانی و بسیار متغیر پوشیده شده است. در پس تنوع و کثرت ظاهری یا پدیداری دین، واقعیتی غایی و فی‌نفسه وجود دارد.

طبیعت‌گرایی دینی مدرن که با اسپینوزا آغاز می‌شود، حاکی از این است که در تجربه عرفانی سفر به ورای جهان فعلی وجود ندارد. بیان دینی فقط اشارت‌گر است و رها می‌کند، اما فقط در درون این جهان و این زندگی عمل می‌کند.

ارتباط با خدا، دیدن او و تجربه او امری است که واسطه می‌خواهد و این واسطه به اعتقاد کیوبیت، زبان است. باری برای اندیشیدن به خدا باید او را در قالب کلمات برد. از طرفی تنها زبان است که می‌تواند یک رویداد را به تجربه‌ای از چیزی تبدیل کند. زبان تجربه را شناسایی و معنادار می‌کند و چون همیشه در زبان هستیم، همواره در ثانویت به‌سر می‌بریم. آثار اصیل عارفان حاکی از آن است که آنها نویسنده و سخن‌پردازند و نه گزارش‌گر؛ آنها با زبان بازی می‌کنند و رندانه تجربه خود را در آن می‌سازند. نویسنده، عارفان را نوشتن می‌داند و دلیلش هم آن است که تنها در نوشتن، یعنی تنها در ثانویت است که انسان می‌تواند امور متعدد و متناقض را به‌گونه‌ای مطبوع و آرام‌بخش گرد آورد.

بر طبق دیدگاه مدرن درباره عرفان، عارفان در ابتدا تجربه‌هایی توصیف‌ناپذیر و بزرگ داشته‌اند، سپس کوشیده‌اند آنچه را تجربه کرده‌اند به زبان بیان کنند. اما نویسنده کتاب حاضر این نظر را نمی‌پذیرد و بر آن است تجربه‌ای خارج از زبان و مقدم بر آن وجود ندارد. از طرفی

زبان تجربه را نسخه‌برداری و منتقل نمی‌کند، بلکه همان‌طور که پیش‌تر گفتیم خود تجربه را تعیین و صورت می‌بخشد. در واقع زبان، ذهن است؛ یعنی آنچه ذهن می‌نامیم امری ثانوی است؛ ذهن معلول و نتیجه زبان است. بنابراین، حال که زبان همه‌کاره است پس نوشتن و بیان کردن، خود تجربه‌ای عرفانی است و سعادت و خوشی در متن عرفانی (نظم و نثر) نهفته است. به اعتقاد نویسنده نوشتن، رهایی و نجات است. تجربه دینی بیان حال در هنر دینی است. عارفان، نوشتار عرفانی است؛ یعنی تنها نوشتن است که می‌تواند نیروهای متعارض را آشتی دهد و درد و رنج را به خوشی و سعادت تبدیل کند. همان‌گونه که یوحنا واجد تجربه‌ای فرازبانی بود و بعد کوشید آن را در قالب کلمات وارد کند. او در زندان توانست با صور خیال شعر سعادت دینی را فارغ از رنج‌ها و دردها ایجاد کند. ■

پی‌نوشت:

1. *Mysticism after Modernity*, 1998
2. *Emptiness and Brightness*, 2001
3. *The Meaning of The West*
4. *Anti-realist*
5. *Secondariness*
6. *The Cloud of Unknowing*.

مجموع علوم انسانی و مطالعات فرهنگی